نکات مهم از مقدمه مجمع البیان برای حل برداشت های ناصواب از تبیان در اجماع

- الف) علم القرآن اشرف علوم
- ب) تعظیم تفسیر تبیان در کلام طبرسی؛ قدوة مرحوم طبرسی
- ج) اشاره به نواقص تفسیر تبیان
- د) شروع نوشتن تفسیر مجمع بعد از شصت سالگی و در سن پختگی علمی
- ه - الف) اشاره به قرائات مشهوره امصار در فن ثانی از مقدمه مجمع
- ه - ب) اشاره به قرائات مشهوره امصار در فن ثانی از مقدمه مجمع
- ز) رابطه اختلاف مصاحف بلاد با اختلاف قرائت بلاد
- ی) استفاده از مقدمه به‌عنوان زمینه طرح عبارت تبیان در مجمع البیان

الف) علم القرآن اشرف علوم

مطلبی که میخواهم امروز عرض کنم؛ باراه مقدمه تبیان و مجمع را خواندیم و رفتیم و برگشتیم. اما هر وقتی یک حسابی دارد. همین ایام تابستان بود؛ دقیقاً یادم نیست که ضمیمه آن چه بود؛ من مجمع را برداشتم و گفتم حالا از باء بسم الله میخوانم تا برسم به جایی که بحث ما هست. وقتی با دقت خواندم دیدم عجائب قرائن در آن هست. اصلاً لذتبخش بود. در فدکیه ببینید خصوصیاتش را با هفت شماره بیان کردهام. امروز هم مختصری از آن را مرور میکنم تا ببینید صاحب مجمع البیان چه کار کردهاند. حتی برخی از نرمافزارها مقدمه مجمع را ندارد. مقدمهای به این مهمی را حذف میکنند. خُب معلوم است وقتی مجمع البیان به این عظمت مقدمهاش حذف شود جو علمی بعد از او فراموش میشود. خیلی مقدمه مهمی است. خُب حالا من مرور میکنم. خیلی باعث خوشحالی من شد که در مشهد سمینارِی گرفتهاند در بزرگداشت ایشان و احیاء مجمع البیان. بسیار کار خوب و بزرگی است. چون قدر این تفسیر ناشناخته است. وقتی روی آن کار شود معلوم میشود.

ایشان از بسم الله شروع میکنند و بعد از اینکه خطبه کتاب را میگویند، میفرمایند...؛ یک وقتی شاید دهه شصت بود که ما کل مقدمه را مباحثه کردیم. ولی خُب این نکاتی که امروز منظور من است، نبود. همینطور مباحثه کردیم و رفتیم. گاهی اثر ناخودآگاهی در ما داشته؛ جلوتر هم عرض کردم که ما محضر ایشان خیلی استفاده کردیم. اما این چیزی که میخواهم امروز بگویم خیلی فرق دارد. یک نگاه مجددی روی بیانات ایشان و نظم و ترتیبی است که واضح و آشکار است.

بعد از خطبه، خیلی عالمانه فرمودهاند[1]:

«فإن أحق الفضائل بالتعظيم، وأسبقها في استحقاق التقديم»؛ بالاترین فضیلت در میان بشر چیست؟ «وه العلم»؛ میخواهند تفسیر بنویسند، لذا اول سراغ فضیلت علم میروند. «إذ لا شرف إلا وهو»؛ شرافت فقط به علم است. حتی روایتی را با سند میگویند:

> وقد صح عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيما رواه لنا الثقات بالأسانيد الصحيحة مرفوعا إلى إمام الهدى، وكهف الورى، أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام، عن آبائه سيد عن سيد، وإمام عن إمام، إلى أن اتصل به عليه وآله السلام، أنه قال: طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة.

اگر دیدید برخی ها از «مسلمة» بحث میکنند، یادتان باشد که مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع تعبیر «مسلمة» را میآورند؛ آن هم با اسانید صحیحه ای که از حضرت امام رضا علیهالسلام تصریح میکنند.

خُب بعد از اینکه میفرمایند علم، اشرف از همه چیز است، میفرمایند:

ثم إن أشرف العلوم وأسناها، وأبهرها وأبهاها، وأجلها وأفضلها، وأنفعها وأكملها، علم القرآن، فإنه لجميع العلوم الأصل، ومنه تتفرع أفانينها، والعماد عليه تبنى قوانينها. وقد قال أمير المؤمنين، وسيد الوصيين علي بن أبي طالب عليه السلام: القرآن ظاهره أنيق، وباطنه عميق، لا

تفنى عجائبه، ولا تنقضي غرائبه**[2]**

«**ثم**»؛ حالا دوباره اشرف بين علوم كدام است؟ «إن أشرف العلوم وأسناها، وأبهرها وأبهاها، وأجلها وأفضلها، وأنفعها وأكملها، علم القرآن، فإنه لجميع العلوم الأصل، ومنه تتفرع أفانينها». بعد هم روايتى معروف از اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى‌آورند. آوردن اين روايات در مقدمه مجمع مهم است. حضرت فرمودند: «القرآن ظاهره أنيق، وباطنه عميق، لا تفنى عجائبه، ولا تنقضي غرائبه». اين روايت معروفى از اميرالمؤمنين است.

بعد مى‌فرمايند:

> وقد روي عن عبد الله بن مسعود أنه قال: إذا أردتم العلم فأثيروا القرآن، فإن فيه علم الأولين والآخرين**[3]**

همين موضوع در فدكيه يک عنوانى دارد؛ «حديث من اراد العلم فليثور القرآن». هر چه را در كتابهاى مختلف پيدا كردم در اين عنوان آورده‌ام. اين روايت مهم است.

---

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات نويسنده : الشيخ الطبرسي جلد : ۱ صفحه : ۳۲

[2] همان

[3] همان

ب) تعظیم تفسیر تبیان در کلام طبرسی؛ قدوة مرحوم طبرسی

مرحوم طبرسی در ادامه چند روایت دیگر هم می‌آورند و بعد می‌گویند به‌خاطر تخفیف اسانید را حذف کرده‌ام. تا اینجا که می‌فرمایند:

> وقد خاض العلماء، قديما وحديثا، في علم تفسير القرآن...إلا أن أصحابنا، رضي الله عنهم، لم يدونوا في ذلك غير مختصرات...إلا ما جمعه الشيخ الأجل السعيد، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قدس الله روحه، من كتاب (التبيان) فإنه الكتاب الذي يقتبس منه ضياء الحق، ويلوح عليه رواة الصدق... وهو القدوة أستضئ بأنواره، وأطأ مواقع آثاره [1]

«...لم يدونوا في ذلك غير مختصرات»؛ تفاسیری که علماء شیعه دارند همه مختصر هستند؛ صبغه روائی دارد.

«إلا ما جمعه الشيخ الأجل السعيد، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قدس الله روحه، من كتاب (التبيان)»؛ اولین کتاب تفسیر مفصلی که علماء نوشته‌اند کتاب تبیان است. قبلاً عرض کردم مرحوم ابن ادریس در سرائر می‌گویند -چون نوه ایشان هم بودند نزدیک بودند- آخرین تصنیف جد ما است. یعنی آخرین کتابی که شیخ در آخر عمر خود نوشته‌اند کتاب تبیان است. لذا فقها می‌گویند نظراتی که شیخ طوسی در تبیان دارند فتوای آخری ایشان است. اینها جالب است. در آخر عمر این تفسیر وزین را نوشته‌اند.

ایشان از تبیان بسیار تجلیل می‌کنند. عباراتی که خودتان مباحثه کنید. **«فإنه الكتاب الذي يقتبس منه ضياء الحق، ويلوح عليه رواة الصدق»**. تا جایی که می‌فرمایند: «وهو القدوة أستضئ بأنواره»؛ ایشان امام من هستند. **«وأطأ مواقع آثاره»**؛ من دقیقاً پشت سر ایشان می‌روم.

---

[1] همان

ج) اشاره به نواقص تفسیر تبیان

> غير أنه خلط في أشياء مما ذكره في الإعراب والنحو اللغة بالسمين، والخاثر بالزباد، ولم يميز بين الصالح مما ذكره فيه والفساد، وأدى الألفاظ في مواضع من متضمناته قاصرة عن المراد، وأخل بحسن الترتيب، ووجوه التهذيب، فلم يقع لذلك من القلوب السليمة الموقع المرضي، ولم يعل من الخواطر الكريمة المكان العلي[1]

«غير أنه..»؛ به اولین شاهدی که میخواهم بگویم رسیدیم. خُب اگر شیخ این کتاب را نوشته بودند، شما چرا کتاب دیگری نوشتید؟! آن را درس میدادید. میفرمایند: **«غير انه خلط في أشياء مما ذكره في الإعراب والنحو اللغة بالسمين، والخاثر بالزباد، ولم يميز بين الصالح مما ذكره فيه والفساد، وأدى...»؛** این «ادی» منظور من است. **«و ادى الألفاظ في مواضع من متضمناته قاصرة عن المراد»؛** یعنی جاهایی از تبیان هست که عبارت مضطرب شده و منظور ایشان روشن نیست. یعنی من میدانم منظور ایشان چیست اما عبارت شیخ از مراد ایشان قاصر است.

«و أخل بحسن الترتيب»؛ عبارت نامرتب آمده است؛ اگر ترتیب پیدا کند ذهن طرف پرت نمیشود. اما در تبیان که کتاب عظیمی است و کار وسیع بوده، **«اخل بحسن الترتيب و جوده التهذيب، فلم يقع لذلك من القلوب السليمة الموقع المرضي»؛** به این خاطر احساس نیاز میشد تفسیری باشد که جامعیت آن را داشته باشد و درعینحال این نقائص را نداشته باشد و ترتیب منظمی داشته باشد و ... .

---

[1] همان ۳۴

د) شروع نوشتن تفسیر مجمع بعد از شصت سالگی و در سن پختگی علمی

۱در ادامه می‌گویند:

> وقد كنت في عهد ريعان الشباب، وحداثة السن، وريان العيش، ونضارة الغصن، كثير النزاع، قلق التشوق، شديد التشوف إلى جمع كتاب في التفسير... وقد ذرف سني على الستين، واشتعل الرأس شيبا

«وقد كنت في عهد ريعان الشباب»؛ یعنی از جوانی می‌خواستم کتاب تفسیر بنویسم. یک عالمی هستند که یک عمر کار کرده‌اند. از جوانی خود مشغول بودند. خودشان می‌گویند **«وقد ذرف سني على الستين»؛** از جمله امیرالمؤمنین اقتباس کرده‌اند که فرمودند: «وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى السِّتِّينَ!»[1]. ایشان هم می‌گویند سن من از شصت سال در شده و حالا می‌خواهم مجمع را شروع کنم. از جوانی می‌خواستم اما نشد. آمد و آمد تا الآن. اتفاقا بهتر شد! یعنی مجمع البیان کتابی شده که در بالای شصت سال نوشته شده است. با آن پختگی های علمی نوشته شده است.

از چیزهایی که برخورد کردم و نمی‌توانم حال طلبگی خودم را بیان کنم، این بود. همان وقتی که این را دیدم نمی‌دانم چه بگویم! می‌خواستم دستی بر سر خودم بزنم؟ نمی‌دانم! معاصر مرحوم طبرسی شخصی هست که کتابی دارد به نام تاریخ بیهق؛ ابن فندمه ای ابن فندق. الآن در کتابها عربی شده؛ از رفرنس های جهانی و تاریخی همین کتاب تاریخ بیهق ابن فندمه است. معاصر جناب طبرسی است. هفده سال بعد از ایشان وفات کرده است. خودش هم در سبزوار بوده و مرحوم طبرسی را از نزدیک می شناخته. حدود هفت-هشت سطر شرح حال مرحوم طبرسی را آورده است. البته عده‌ای از علماء سنی می‌گویند که ایشان شیعه بوده. اما برخی دیگر روی حساب عشیره و شرائط بیرونی قبول ندارند و می‌گویند سنی بوده.

هر چه که هست، یکی از مصادر بسیار مهم که دارد شرح حال طبرسی را از نزدیک نقل می‌کند، این کتاب است. خیلی ها هم که می‌گویند «طبَرسی» نگویید، بگویید «طَبرِسی»، مبدائش همین کتاب او است. او می‌گوید جناب طبرسی متولد در طبرس از قریه‌های قم است. الآن می‌گویند تفرش. البته ایشان ضبط آن را نگفته است. لذا می‌گویند «طَبرِسی» بگویید. چون ابن فندق در تاریخ بیهق می‌گوید جناب طبرسی متولد طبرس هستند که نزدیک قم است؛ می‌شود تفرش.

ایشان چه می‌گوید؟! من که ندیده بودم. در عمرم هم نشنیده بودم. الآن هم که «قد ذرفت علی الستین»؛ شصت و سه-چهار سالی که دارم نشنیده بودم. چرا می‌خواستم بر سرم بزنم؟! به‌خاطر اینکه یک نحو ان‌سپاسی نسبت به علماء بزرگ است؛ قدر ان‌شان‌اسی است. خُب این جور کسانی

باشند...؛ معاصر ایشان یک کلمه می‌گوید و تجلیل می‌کند! می‌دانید عبارت چیست؟ البته تعریبش این است؛ نشد من دنبال تعبیری فارسی آن بروم. بر عهده شما. وقتی علامه طبرسی را ذکر می‌کند، می‌گوید: «و کان یشار الیه»؛ همه می‌دانید معنای این تعبیری چیست. یعنی کسی که در یک زمانی در یک چیزی سرآمد است. وقتی سرآمد است «یشار الیه». «و كان يشار إليه في علوم الحساب والجبر والمقابلة»! صاحب مجمع البیان! معاصر ایشان می‌گوید این مفسر عظیم الشأن به‌گونه‌ای بوده که در آن عصر اگر می‌خواستند بگویند کسی در ریاضیات سرآمد عصر است، ایشان را می‌گفتند. حالا ما چند نفر از ما هستند که این توصیف را بدانیم؟! اگر بگویند صاحب مجمع چه کسی است، می‌گوییم مفسر است. بعد هم صرف و نحوی به ذهنمان می‌آید و ...! درحالی‌که این توصیف خیلی عجیب است: «کان یشار الیه فی علوم الحساب و الجبر و المقابلة». قبلاً عرض کرده بودم که علامه حلی در قواعد که متن مهم فقهی است، جبر و مقابله را آورده‌اند. خُب یک متن قویم فقهی است که آخرین تصنیف علامه است. علامه حلی در آخرین متن فقهی خود جبر و مقابله را آورده‌اند. علم سرآمد آن روز بوده است. مرحوم طبرسی که بیشتر از یک قرن -شاید صد و پنجاه سال- جلوتر از علامه حلی بوده‌اند.

منظور این‌که چنین عالم بزرگی با چنین پختگی هستند؛ حالا که بالای شصت سال رسیده‌اند مجمع را شروع کردند. ببینید چقدر متواضع و چقدر پخته در علم هستند که وقتی مجمع تمام شد کشاف را دیدند. نگفتند او چه کسی بوده و کتاب من خیلی بهتر از آن است. بلکه دوباره دیگر کتاب نوشته‌اند. یکی جمع الجوامع ای جوامع الجامع را نوشتند تا بین آن‌ها جمع کنند، کتاب دیگری هم نوشتند. خلاصه سومی کردند که اوخر عمر شریفشان بود. در این‌که ایشان متولد چه زمانی هستند عرض می‌کنم در یک جا دیدم که ایشان حدود نود سال عمر کرده‌اند. اگر نود ساله باشند تقریباً ولادت ایشان همان زمان وفات شیخ طوسی است. یعنی عصرشان این قدر نزدیک به هم بوده. ولی اگر 468 باشند؛ همانطوری که عده‌ای به این صورت محاسبه کرده‌اند، مرحوم شیخ 460 وفات کرده‌اند و ایشان هشت سال بعد از وفات شیخ متولد شده‌اند. شاگرد پسر شیخ بوده‌اند. یکی از اساتید صاحب مجمع پسر شیخ الطائفه است. یعنی این قدر نزدیک است.

این را چرا می‌گویم؟ به‌خاطر این‌که وقتی ایشان در مقدمه فضایی را ترسیم می‌کنند تا ترتیب کلام شیخ را عوض کنند، دیگر نمی‌گوییم فضا عوض شده بود. نه، فضایی که در ذهن شریف شیخ بود را ایشان ترسیم می‌کنند. فاصله‌ای نشده. بلکه این‌ها معاصر هستند. این توضیحات صاحب مجمع را شیخ هم می‌دانستند و قبول هم دارند؛ ولی نشده که در مقدمه تبیان بیاورند. نگویید سال‌ها فاصله شده بود و دو ذهنیت بود. بلکه دو ذهنیت نبوده و این قدر نزدیک هم هستند. حدود 468 گفته شده. در فدکیه هم گذاشته‌ام. علی ای حال مجمع را نوشته اند و بعد هم دو دور آن را خلاصه کرده‌اند. ما شاءالله همه بیت فضل بودند. پسرشان از علماء بزرگ بود. این پسرها قدر پدرها را دانستند. تجلیل از مقام ایشان کردند. همچنین شاگردان ایشان مانند قطب راوندی، ابن شهر آشوب. این‌ها آدم‌های بزرگی بودند که همه شاگردان ایشان بودند. یعنی ایشان سال‌های سال در سبزوار ماندند و یک حوزه علمیه بزرگی را تشکیل داده بودند. نگاه کنید ابن فندق چه می‌گوید. می‌گوید مرحوم طبرسی در سبزوار یک حوزه عظیمی را تشکیل داده بود. ونه ایشان صاحب کتاب حدیثی معروف هستند که از مصادر بحارالانوار است.

شاگرد: مکارم الاخبار.

استاد: نه، مکارم الاخبار را پسر ایشان نوشته است.

شاگرد: مشکاة الانوار.

استاد: احسنت! مشکاة الانوار برای ونه است و مکارم الاخبار هم برای پسر ایشان است. اعلام الوری هم برای خود ایشان است.

می‌فرمایند زمانی‌که سنم از شصت در شده بود، جناب ابن هبة الله الحسيني از من خواستند که تفسیر را بنویسم و شروع کردم. بعد وقتی می‌خواهند تفسیر خودشان را توضیح بدهند همان هایی را که به شیخ ایراد گرفته بودند را تکرار می‌کنند. می‌گویند نظم کتاب من عالی است و مذهب است؛ «مذهب الترتیب»؛ یعنی من اینها را کامل ًمراعات کردم. بعد می‌گویند حالا می‌خواهم مقدمه بگویم.

---

[1] نهج البلاغة نویسنده : الدشتي، محمد جلد : ۱ صفحه : ۲۷

ه - الف) اشاره به قرائات مشهوره امصار در فن ثانی از مقدمه مجمع

الف) نمایندگی و حکایت قرائت قراء امصار از قرائت رایج و متواترمنطقه‌شان

در مقدمه چند فن را مطرح می‌کنند. فن اول راجع به تعداد آی قرآن است.

> [الفن الأول]: قي تعداد أي القرآن، والفائدة في معرفتها:
> إعلم أن عدد أهل الكوفة أصح الأعداد وأعلاها إسنادا، لأنه مأخوذ عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام[1]

اواخر پارسال عرض کردم شاطبیه چهار قصیده دارد. اگر این چهار قصیده در حوزه درسی شود خیلی خوب است. یعنی طلبه‌ها از اوائل تحصیلشان با این چهار قصیده شاطبیه آشنا باشند. یکی از آنها در رسم المصحف بود؛ قصیده عقیلة اتراب القصائد. قصیده دیگر ناظمة الزهر بود که در مورد فن اول مجمع البیان –فی عدد الآی- بود. این هم فن مهمی است. قصیده سوم همانی است که خیلی معروف است؛ شاطبیه که می‌گویند مربوط به همین سومی است. اسم آن «حرز الامانی» است. قصیده چهارم هم تتمة الحرز است. پنجمی هم دارد که در حدیث است. به آن کاری ندارم. این چهارتا در علوم القرآن است. فن اولی که ایشان می‌فرمایند مرادف به قصیده ناظمة الزهر است.

فن ثانی ایشان مقصود الآن من است. این فن ثانی را همراه مطالبی که در مقدمه فرمودند با این نگاه جدید دوباره خواندم، برای من عجائب بود؛ عجائب در توضیحی که برای کلام شیخ الطائفه در مقدمه تبیان دادند و آن توضیحی که از تغییر نظم بود؛ ترتیب را به هم زدند. این به هم زدن ترتیب عبارت تبیان خیلی مهم است. عبارت تبیان طوری است که ایشان دقیقاً گفتند «قاصرة عن المرام». لذا همانطوری که پارسال عرض کردم ما هم چند سال همان اشتباهی که همه داشتند را تکرار می‌کردیم، تا زمانیکه پارسال عیدی غدیریه برای ما شد که این حل شد.

الآن که عبارت تبیان برای ما حل شد، حالا می‌بینیم این کاری که علامه طبرسی رضوان‌الله‌علیه در مقدمه برای توضیح مقدمه تبیان کردند، اعجاب آور است. خیلی عجیب است. من به ترتیب جلو می‌روم. خوب دل بدهید تا ببینید ایشان چه کار کرده‌اند.

> [الفن الثاني]: في ذكر أسامي القراء المشهورين في الأمصار، وروايتهم:
> أما المدني: فأبو جعفر يزيد بن القعقاع، وليس من السبعة، وذكر أنه قرأ على عبد الله بن عباس،...[2]

ببینید یکی از چیزهایی که مدام تکرار می‌کنند این است که می‌گویند «الی ارباب‌ها»؛ یعنی این قرائات متواتر است به عاصم، به نافع، به حمزه و ... . اما ایشان در فن ثانی می‌گویند من می‌خواهم از قراء اسم ببرم اما قرائی هستند که از خودش اجتهاد نکرده است. بگویم او چنین گفت. خب غلط کرده که در کلام خدا اجتهاد کرده است. می‌گویند اینطور نیست. «المشهورین فی الامصار»؛ یعنی قرائت برای او نیست. بلکه او نماینده مصر خودش است. او می‌گوید در مصر من این قرائت این است. از کجا می‌گویی‌م؟ عبارات خیلی رسا است. جا دارد که در منزل پنج-شش بار عبارت ایشان را بخوانید.

«أما المدني»؛ مدنی به چه معنا است؟ یعنی القرائة المدنی. قرائت برای شهر است، نه برای نافع. نافع چه کاره است؟! نافع نماینده آن شهر است. جلوتر عرض کردم نماینده قرائت اهل مکه ابن کثیر است. وقتی در جمعی که در مکه بودند «أَوَ مَن وَرَآءِ جُدُرٍ»[3] خواند[4]؛ همینطوری که ما در قرائت کوفی می‌خوانیم؛ به او نهیب زد و گفت «اقرء قرائة قومک». یعنی تو که اهل مکه هستی «من وراء جدار» باید بخوانی. منظور من «قومک» است. ابن کثیر هم عذر آورده بود. الآن در مجمع قرائت ابن کثیر «جدار» است؛ یعنی او نماینده مردم مکه است. ابن کثیر که کاره ای نیست. وقتی هم ابن‌زبیر سر او فریاد زد که «اقرء علی قرائة قومک»، گفت: ببخشید! «لقد اخلط علی اهل العراق»؛ چون متخصص بود به همه بلاد می‌رفت. گفت من که به آن جا رفتم چون اهل عراق «جدر» می‌خواندند قرائت آن‌ها در ذهن من مانده است. «فرجع الی قرائة قومه». این‌ها خیلی مهم است. یعنی پشتوانه تواتر قرائات مردم بلاد بودند؛ آن هم پنج شهری که عثمان پنج مصحف با یک قاری به آن جا فرستاد.

مرحوم طبرسی هم شهر را می‌گوید؛ «اما المدنی»، دو نفر را ذکر می‌کنند. بعد می‌گوید «اما المکی»، «اما الکوفی»؛ یعنی قرائتی که برای مردم کوفه است. «اما البصری» و «اما الشامی». این‌ها را در مورد بلد می‌گویند. قراء را هم ذکر می‌کنند. این‌ها برای من خیلی جالب بود.

جلوتر از مناقب ابن شهر آشوب عرض کردم؛ آن سنی گفت «کان امام عصره». یک سنی بگوید ابن شهر آشوب امام عصرش است. ناقلش هم مرحوم نوری در مستدرک الوسائل بودند[5]. یک سنی در شرح حال مرحوم ابن شهر آشوب بگوید «امام عصره فی القرائة» خیلی است! ابن شهر آشوب با این مقام علمی خود گفت قرائت تمام قراء سبعه به امیرالمؤمنین بر می‌گردد[6].

من چندین بار اینجا را می‌خواندم اما توجه نداشتم. مرحوم طبرسی همین کار را می‌کند. یعنی وقتی قراء و رواة آن‌ها را می‌گویند، دو قاری مهمی که قرائتشان مختلف است و از هم جدا است، سند هر دو را به امیرالمؤمنین می رساند. می‌فرمایند:

> فامام عاصم: فإنه قرأ على أبي عبد الرحمن السلمي، وهو قرأ على علي بن أبي طالب عليه السلام، وقرأ أيضا على زر بن حبيش، وهو قرأ على عبد الله بن مسعود[7]

البته معروف است که در مورد زر بن حبیش می‌گویند قرائتش را نزد عبدالله خوانده اما اینطور نیست. زر بن حبیش می‌گوید من از اول تا آخر قرآن را نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواندم. در فدکیه نگاه کنید. من روایتش را گذاشته‌ام. خیلی جالب است. مرحوم سید بن طاووس در یکی از کتاب هایشان آورده‌اند[8]. در جاهای دیگر هم آمده است. می‌گوید وقتی به فلان سوره مبارکه رسیدم حضرت شروع کردند به بلند گریه کردن.

این یکی بود؛ وقتی ایشان حمزه را می‌گوید می‌فرمایند:

> وأما حمزة: فقرأ على جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، وقرأ أيضا على الأعمش سليمان بن مهران، وقرأ الأعمش على يحيى بن وثاب، وهو قرأ على علقمة، ومسروق، والأسود بن يزيد، وقرأوا على عبد الله بن مسعود. وقرأ حمزة على حمران بن أعين أيضا، وهو قرأ على أبي الأسود الدؤلي، وهو قرأ على علي بن أبي طالب عليه السلام**[9]**

«قرء حمزة على حمران بن اعين»؛ حمران بردار بزرگ زراره است. ابن اعین از قراء بزرگ است. این را یادآوری می‌کنم چون خیلی مهم است. یکی از متقن ترین ادله بر مسأله تعدد قرائات و تواتر آن، فرمایش خود وحید بهبانی است؛ ولو ذهن ایشان به‌خاطر روایت حرف واحد جلو نیامده است. ولی مطلبی گفته اند که کالشمس است. فرمودند علم القرائات از علوم اهل البیت است. در عبارت ایشان هفت شماره گذاشتیم؛ ایشان دلیل آورده‌اند و فرموده‌اند بزرگان اصحاب ائمه علیه‌السلام متخصص در علم قرائات بودند. در ادامه از سه نفر آنها نام می‌برند؛ حمران بن اعین، ابان بن تغلب، ثعلبة بن میمون. خیلی جالب بود؛ وقتی من به‌دنبال ثعلبة رفتم تا شرح حالش را در فدکیه بگذارم، دو- سه نفر دیگر هم در رجال نجاشی آمده بود. مثلاً ابوجعفر رواسی. این ابوجعفر خیلی عجیب است. اصلاً گفته نمی‌شود. مثل مرحوم طبرسی است که عرض کردم. ابوجعفر رواسی پدر نحو کوفیین است. یعنی ایشان اولین کسی است که اولین کتاب را در مورد نحو کوفیین نوشته است. البته بصریین متقدم بودند. خب ایشان کیست؟ از بزرگان امامیه[10] هستند.

ابوجعفر رواسی از بزرگان قراء است. استاد فراء و کسائی است[11]. اگر کسی می‌گوید کسائی مهم است و شروع کننده نحو کوفیین است، اشتباه کرده است. خود کسائی شاگرد ابوجعفر رواسی است. تصریح می‌کنند که موسس نحو کوفیین او است. لذا در فدکیه صفحاتی گذاشتم در مورد اصحاب معصومین که جزو قراء هستند؛ ابان، حمران بن اعین و ... . مرحوم وحید بهبهانی فرمودند که اینها اصحاب بزرگ ائمه بودند و متخصص این فن بودند. آن وقت ائمه یک تذکر ندهند؟! شبیه همین عباراتی که تابستان گفته شد؛ مثلاً این قرائات ذره ای ارزش ندارد! خب اگر ذره ای ارزش نداشت چطور اهلبیت یک کلمه نگفتند که به‌دنبال چیزهای بی خودی نرو؟! اصلا اینطور نبود. قرائات، یکی از مهمترین علوم و فنون بود.

---

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات نویسنده : الشيخ الطبرسي جلد : ۱ صفحه : ۳۶

[2] همان ۳۶

[3] الحشر ۱۴

[4] جامع البيان في القراءات السبع (1/ 167): حدثنا فارس بن أحمد قال: حدثنا عبد الله بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن موسى، قال: حدثني الحسين بن بشر الصوفي قال: حدثنا روح بن عبد المؤمن، قال: حدثنا محمد بن صالح، قال: قرأ عبد الله بن كثير في بيت شبل وثم يومئذ عدة من القراء: أو من وراء جدر «3» [الحشر: 14] فناداه ابن الزبير «4»: ما هذه القراءة؟ ارجع إلى قراءة قومك، قال: إني لما هبطت العراق خلطوا علي قراءتي، قال: فقال: أو من وراء جدار.

[5] مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمةج3، ص: 60؛ «و قال شمس الدين محمد بن علي بن أحمد الداودي المالكي تلميذ عبد الرحمن السيوطي في طبقات المفسرين: محمد بن علي بن شهرآشوب بن أبي نصر أبو جعفر السروي المازندراني رشيد الدين، أحد شيوخ الشيعة، اشتغل بالحديث، و لقي الرجال، ثم تفقه و بلغ النهاية في فقه أهل مذهبه، و نبغ في الأصول حتى صار رحله، ثم تقدم في علم القرآن و القراءات و التفسير و النحو، و كان إمام عصره».

[6] مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج ۲ ؛ ص۴۲

«أحمد بن حنبل و ابن بطة و أبو يعلى في مصنفاتهم عن الأعمش عن أبي بكر بن عياش في خبر طويل أنه قرأ رجلان ثلاثين آية من الأحقاف فاختلفا في قراءتهما فقال ابن مسعود هذا الخلاف ما أقرؤه فذهبت بهما إلى النبي فغضب و علي عنده فقال علي رسول الله يأمركم أن تقرءوا كما علمتم و هذا دليل على علم علي بوجوه القراءات ... و القراء السبعة إلى قراءته يرجعون».

[7] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ويسندە : الشيخ الطبرسي جلد : ۱ صفحە : ۳۷

[8] بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج 89 ؛ ص206؛ «مصباح الأنوار، عن الحسين بن أحمد ...عن عاصم عن زر بن حبيش قال: قرأت القرآن من أوله إلى آخره في المسجد الجامع بالكوفة على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع فلما بلغت الحواميم قال لي أمير المؤمنين ع قد بلغت عرائس القرآن فلما بلغت رأس العشرين من حم عسق و الذين آمنوا و عملوا الصالحات في روضات الجنات لهم ما يشاؤن عند ربهم ذلك هو الفضل الكبير بكى أمير المؤمنين حتى ارتفع نحيبه ثم رفع رأسه إلى السماء و قال اي رز أمن على دعائي ثم قال اللهم إني أسألك إخبات المخبتين إلى آخر الدعاء...».

[9] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ويسندە : الشيخ الطبرسي جلد : ۱ صفحە : ۳۷

[10] رجال النجاشي (ص: ۲۲۶)

[11] الأعلام للزركلي (۶/ ۲۷۱)؛ «الرؤاسي (۰۰۰- ۱۸۷هـ = ۰۰۰- ۸۰۳م)؛ محمد بن أبي سارة علي (أو الحسن) الكوفي الرؤاسي، أبو جعفر: أول من وضع كتابا في النحو من أهل الكوفة. وهو أستاذ الكسائي والفراء. وكلما قال سيبويه في كتابه (قال الكوفي) عنى الرؤاسي. ولقب بذلك لكبر رأسه.

ه - ب) اشاره به قرائات مشهوره امصار در فن ثانی از مقدمه مجمع

ب- وإذا اجتمع أهل مكة والمدينة قيل حجازي

شما این هفت بند را نگاه کنید. من مقدمه چینی کنم تا ببینید مرحوم طبرسی چه دم و دستگاهی را به پا کرده‌اند. در ادامه یک کلمه می‌گویند؛ دنبالهٔ اینکه گفتند این قراء همه برای آن شهر هستند. جالبش هم این است که تعبیری ایشان این است: می‌فرمایند: وقتی دو تا از آن‌ها جمع شدند: «وإذا اجتمع أهل مكة والمدينة قيل حجازي»؛ یعنی نافع؟! یعنی ابن کثیر؟! اهل مکه یعنی تنها ابن کثیر؟! این تعبیرها خیلی مهم است. «اذا اجتمع اهل مکة و المدینه»؛ یعنی اگر ما این قرائات را به این‌ها نسبت می‌دهیم به این خاطر است که این‌ها نمایندهٔ اهل مدینه هستند. نمایندهٔ اهل مکه هستند. نه اینکه از جیبش درآورده باشد.

لذا وقتی زجاج به ابوعمرو بن علاء بصری تند شد که چرا «انّ‌هذین لساحران» خواندی؟ چون علاء از قراء سبعه است. «ان هذان لساحران» را او «انّ‌هذین لساحران» خوانده است. مرحوم طبرسی در مجمع گفتند:

> هذا غير صحيح عند أهل النظر فإن أبا عمرو و من ذهب من القراء مذهبه لا يقرأ إلا بما أخذه من الثقات من السلف و لا يظن به مع علو رتبته أن يتصرف في كتاب الله من قبل نفسه فيغيره[1]

یعنی حرف زجاج حرف پوچی است. چرا؟ فرمودند ابوعمرو اجل از این است که از خودش چیزی را در کلام خدا بگذارد. او از ثقات سلف شنیده و دارد روایت می‌کند. این دفاع ایشان از ابوعمرو است.

---

[1] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (٧/ ٢٣)

ز) رابطه اختلاف مصاحف بلاد با اختلاف قرائت بلاد

با این مقدمه یک کلمه دیگر میگویند و بعد به بحث ما میآیند. میگویند:

> قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، وأ في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا
>
> **[1]**

گفتند پس چرا از این هفت نفر اسم میبری؟ حال میخواهند توضیح بدهند که چرا اسم این هفت نفر را میبرند. شبیه زمان ما؛ در سایتها بزنید. هزاران مورد میآید. میگویند مصحف حفص، مصحف ورش، مصحف قالون. کسی میآید و میگوید نزد شما مسلمانان قرآن کتاب قالون است یا کتاب خدا است؟ کتاب ورش است یا کتاب خدا است؟ کتاب حفص است؟ این را بزنید و ببینید چقدر میآید.مصحف شعبه و ... . خب وقتی ما میگوییم مصحف حفص، به این معنا نیست که برای او است. وقتی میگویند مصحف ورش به این معنا نیست که برای او است. بلکه تمام اینها روی حساب است. به اینها میگویند قرائت نافع. قرائت نافع حساب دارد، نه اینکه این برای او است. اینها نزد اهل فن خیلی روشن است.

شاگرد: اینکه اهل مدینه یک قرائت دارند و اهل مکه قرائت دیگری دارند، چطور موید مدعا است؟ خب ممکن است یک روایت در مدینه مشهور شده باشد و روایت دیگر در مکه.

استاد: ببینید تابع مصاحف بوده. این بحث تمام شد سراغ بحث مصاحف میرویم. عثمان پنج مصحف را همراه کسی که قاری آن بود فرستاد. ابوعبدالرحمان سلمی را به کوفه فرستاد. در هر شهری مصحف را با قاری خاص خودش فرستاد. او شروع کرد. میخواند و میگفت به این صورت بخوانید. و الّا هر کسی نمیتواند رسم المصحف را همینطور بخواند. چرا؟ بعداً میرسیم. اما اینکه آن قاری چطور خواند و آیا در آن بلد سابقه داشت یا نداشت، میگوییم سابقه داشت. او که برای آن بلد قرآن جدید نمیآورد. اتفاقا عثمان میدانست که قرائات بلاد چیست، تا مصحف مناسب زمینه قرائت آنها را بفرستد. نه اینکه همینطور بفرستد. این بحثها را مفصل عرض میکنم.

حتی آقای غانم غدوری کتاب خوبی نوشته است. عراقی است. اسم کتاب رسم المصحف بود. ترجمه فارسی هم شده است. ترجمه خوبی هم کرده. آقای مترجم که از علماء هستند میگویند ابتدا من گفتم حال ببینیم چیست، اما بعد از اینکه ترجمه کردم خوشحال شدم و گفتم چه کتاب خوبی است. ولی همین آقای غانم غدوری بعضی از مسلمات و واضحات رسم المصحف کلاسیک را خراب کرده است. چون می خواستم آکادمیک بحث کنم؛ می خواستم صاف و همه کس پسند بحث کنم، خراب

کرده. سر جایش عرض می‌کنم. البته منصفانه بحث کرده. از کسانی است که تقریباً مقبول همه افتاده است. همین‌جا که می‌رسد اعتراف می‌کند؛ با این‌که با مبانی خودش مخالف است می‌گوید این موارد استثناء است. بعداً عرض می‌کنم.

شاگرد: این‌که یک قرائت در مدینه و یک قرائت در مکه مشهور شده هیچ قرینه‌ای ندارد که خداوند هر هفت قرائت را بر پیامبر نازل کرده. بلکه جبرئیل تنها یک قرائت را نازل کرده.

استاد: ببینید شما عجله می‌کنید. همه این‌ها موجود است. در فدکیه یک صفحه‌ای هست به نام رسم المصحف؛ تمام آیاتی که در رسم المصحف در مصاحف با هم اختلاف دارد و نمی‌توان آن‌ها را کاری کرد و به قرائت کسی بر نمی گردد، جمع‌آوری شده. لذا من گفتم که متأسفانه در این هشت سال رسم المصحف را شروع نکردیم. یکی از آن‌ها همین است. در صفحات اینترنت مصحف ورش را بیاورید. در سوره مبارکه بقره دارد: «وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِيمُ بَنِيهِ»[2]. اما وقتی مصحف ورش را می‌آورید دارد «و اوصی». این را که نمی‌توانید کاری کنید. مصحف ورش از قدیم برای مدینه بوده. شما می‌گویید این‌ها چیست؟! پیرترین قراء سبعه کدام است؟ ابن عامر است. نزدیک صد سال عمر کرده است. اگر شاگردش درست گفته باشد، بعد از شهادت رسول الله به دنیا آمده است. و الّا اگر آن چه که خودش گفته، درست باشد...؛خودش می‌گوید که من در سال هشتم به دنیا آمدم. صد سال می‌شود[3]. حال شرح حال ابن عامر را نگاه کنید.

ابن کثیر که خودش بنابرنقل خودش زمانی‌که عثمان مصاحف را فرستاد، بالای بیست سال بوده. یک جوانی است که بالای بیست ساله است، در آن زمان تازه مصاحف را ارسال کرده‌اند. بعد هم خودش از قراء سبعه می‌شود. یک کتاب دارد به نام اختلاف مصاحف الامصار. کسی که در صد و خورده‌ای سال در بلاد مسلمین عمر کرده و خودش از قراء سبعه است، همان زمان کتابی به نام اختلاف مصاحف الامصار نوشته است. یعنی اینطور بوده. یعنی وقتی کتاب او را می‌بینید می‌گوید در مصحف اهل مدینه «و اوصی» است و در مصحف اهل کوفه «و وصی» است. بنابراین اینطور نیست که بگوییم یک قرائت، روایت بوده. ما رسم المصحف داریم که بین مسلمانان جا افتاده بود. یک مسلمان نیامده بگوید مصحف مدینه غلط است ای مصحف کوفه غلط است. بلکه گفته این یک روایت از حضرت است و آن هم روایت دیگری از حضرت است. در بلاد هم معروف بود و آن مصاحف را هم مناسب قرائت اهل بلد به آن جا فرستادند.

---

[1] همان ۳۸.۱

[2] البقره ۱۳۲

[3] غاية النهاية في طبقات القراء (1/ 425) قال أيوب عن يحيى بن الحارث ولد ابن عامر سنة إحدى وعشرين وقال خالد بن يزيد سمعت عبد الله بن عامر اليحصبي يقول ولدت سنة ثمان من الهجرة في البلقا بضيعة يقال لها رحاب1 وقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولي سنتان وذلك قبل فتح دمشق وانقطعت إلى دمشق بعد فتحها ولي تسع سنين قلت: وهذا أصح من الذي قبله لثبوته عنه نفسه.

ی) استفاده از مقدمه به‌عنوان زمینه طرح عبارت تبیان در مجمع البیان

منظور من اینجا است: بعد از اینکه مرحوم طبرسی اینها را می‌گویند، یک کلمه‌ای دارند که در صفحه باید حروفش بزرگ شود. فرمودند:

> فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد...[1]

«فاذ قد تبینت»؛ یعنی حالا که این مطالب برای تو واضح شد و فضا به دستت آمد، حالا «فاعلم». این «فاعلم» عبارت شیخ است. در عبارت شیخی که همه بد می‌فهمند مرحوم طبرسی می‌فرمایند: «اذا قد تبینت فاعلم»؛ یعنی تا حرف‌های قبلی من را نخواندی سراغ عبارت بعدی من نرو؛ حتی سراغ عبارت شیخ نرو. این نکته‌ای بود که در این تابستان به آن برخورد کردم. عجب! «تبینت ذلک»؛ این مطالب واقعاً نیاز بوده. لذا در حدائق چون تنها همان قسمت را می‌آورند می‌گویند «صریح فی در اجماع الشیعه». درحالی‌که کجا صریح در در آن است؟! اصلاً ربطی به آن ندارد. اگر شما قبلی ها را خوانده بودی و می‌دیدی علماء قبلی نگفته اند که شیخ و صاحب مجمع اجماع را در کرده‌اند، عبارت معلوم می‌شد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (۷/ ۲۳)